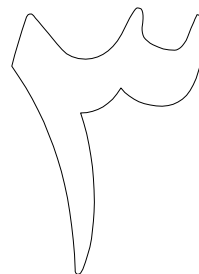


تیبینی سازه‌انگارانہ از علل واگرایی ایران و شورای همکاری خلیج فارس

مجید روحی دهبنه*



* مجید روحی دهبنه عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت می‌باشد.

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۵/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۹۱، صص ۷۹-۱۱۲.

www.sid.ir

چکیده

این نوشتار ابعاد نظری واگرایی در روابط خارجی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بدون تأکید بر دوره خاصی را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. سؤال اصلی این نوشتار این است که چرا علی‌رغم زمینه‌های زیادی که برای همگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد، روابط خارجی این کشورها با ایران بیشتر به سمت واگرایی حرکت کرده است؟ فرضیه این نوشتار نیز این است که مهم‌ترین دلایل حاکم بودن واگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را علاوه بر نقش و تأثیر ساختار نظام بین‌الملل، می‌توان این‌گونه تبیین کرد که به‌واسطه نبودِ هنجارهای مشترک، بستری برای شکل‌گیری هویت مشترک نیز شکل نگرفته در نتیجه این امر فضای رقابتی، بی‌اعتمادی و عدم آگاهی منطقه‌ای را بین ایران و شورای همکاری خلیج فارس شاهد هستیم. به‌واسطه تأثیر این عوامل نه تنها شاهد بهبود روابط در دولت نهم و دهم نیستیم، بلکه این واگرایی تداوم یافته و حتی تشدید هم شده است. در پایان نیز در قالب نتیجه‌گیری عنوان می‌شود که به‌خاطر تأثیر این متغیرها، رسیدن به همگرایی و ایجاد جامعه امن و منطقه‌گرایی بین ایران و این کشورها بسیار دشوار و مشکل است. سپس راهکارهای گذر از وضعیت آناژشی و بی‌اتحادی و رسیدن به هویت مشترک و جمعی و در نهایت همکاری و تعامل مطرح می‌شود.

واژه‌های کلیدی: شورای همکاری خلیج فارس، سازه‌انگاری، هویت، هنجارها،

آگاهی منطقه‌ای، واگرایی

مقدمه

موضوع همگرایی و یا واگرایی از مسائل بسیار مهم در روابط خارجی ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس بوده است؛ موضوعی که به منظور تبیین نظری آن تلاش‌های بسیار زیادی از سوی اندیشمندان و متفکران علم سیاست و روابط بین‌الملل در قالب مکاتب مختلف به‌ویژه کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و مطالعات منطقه‌ای... صورت گرفته است.

با نگاهی به سیر روابط خارجی ایران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می‌توان دریافت که این روابط با فرازونشیب‌های فراوانی همراه بوده است، اگرچه در برخی دوره‌های سازندگی و اصلاحات به‌واسطه تنش‌زدایی و اعتمادسازی در سیاست و روابط خارجی ایران، همچنین به‌واسطه تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی ایران، از واگرایی تا حدی کاسته شد و ما شاهد بهبود روابط ایران با این کشورها و بالعکس بودیم، اما دوره‌های جنگ تحمیلی و دوره دولت نهم و دهم را باید دوره جنگ سرد و روابط پرتنش و حتی خصمانه این کشورها با جمهوری اسلامی ایران تلقی کرد. در دوران جنگ به‌واسطه درگیر بودن ایران با عراق این کشورها از هیچ تلاشی برای مهار ایران و حمایت از عراق فروگذار نکردند، در دوره دولت نهم و دهم نیز به‌واسطه ظهور مسائل جدیدی مثل مسئله بحران انرژی هسته‌ای، مسئله عراق و القای هلال شیعی، مسائل لبنان، یمن و در این اواخر بحرین و تنگ‌تر شدن حلقه امنیتی ایران توسط ساختار نظام بین‌الملل به رهبری امریکا پس از ۱۱ سپتامبر، واگرایی نه‌تنها کاهش نیافت بلکه تداوم یافت و حتی تشدید هم شد.

به همین منظور ضمن اینکه معتقدیم زمینه‌های همگرایی زیادی بین ایران و



کشورهای و شورای همکاری خلیج فارس می‌توان یافت، از این زمینه‌ها می‌توان به اقتصاد (نفت)، دین مشترک (اسلام)، جغرافیای مشترک، تهدیدات مشترک (امریکا و اسرائیل) اشاره کرد؛ متغیرهایی که در قالب نظریات و مکاتب کارکردگرایی و نوکارکردگرایی و کارهای **اشپیگل** و **کانتوری** و دیگر نظریات مطالعات منطقه‌ای به آن پرداخته شده است و همچنین با اذعان به اینکه در طول تاریخ روابط خارجی ایران با این کشورها قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای و به‌ویژه امریکا و اسرائیل، نقش بسیار مهمی در واگرایی بین ایران و این کشورها داشته‌اند؛ برای فهم و تبیین علل واگرایی ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس تلاش داریم تا به این سؤال اصلی پاسخ دهیم که چرا علی‌رغم زمینه‌های بسیار زیادی که برای همگرایی بین کشورهای شورای خلیج فارس و ایران می‌توان یافت، این روابط همواره بیشتر حالتی واگرایانه بوده است؟ و چگونه می‌توان این واگرایی را تبیین کرد؟

پاسخ اولیه به این پرسش این است که بخش عمده‌ای از واگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان این‌گونه تبیین کرد که به واسطه نبودِ هنجارهای مشترک، بستری برای شکل‌گیری هویت مشترک نیز فراهم نشده، نتیجه این امر نوعی فضای رقابتی، بی‌اعتمادی و عدم آگاهی منطقه‌ای بین ایران و این کشورها بوده که در واگرایی و عدم همگرایی نقش زیادی داشته‌اند. به همین منظور هدف اصلی این نوشتار رفع خلأ تئوریک و ارائه طرحی نو برای تبیین علل واگرایی بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس براساس نظریه سازه‌نگاری ونت است. این نظریه که برای تبیین همگرایی و واگرایی و همچنین منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل روی نقش فرهنگ، ذهنیت‌ها و ساختارهای جمعی، هویت و هنجارهای مشترک و آگاهی منطقه‌ای و به‌طورکلی شکل‌گیری منطقه‌گرایی و جامعه امن، به‌عنوان دو عامل اصلی در تبیین همگرایی در روابط بین‌الملل تأکید می‌کند، می‌تواند به نحو بسیار مطلوبی برخی دیگر از جنبه‌های واگرایی که قبلاً پنهان مانده و یا به آن پرداخته نشده بود را آشکار سازد. با توجه به اینکه تئوری سازه‌نگاری در مورد همگرایی منطقه‌ای و به‌ویژه در منطقه خلیج فارس می‌تواند جامع‌تر از نوع خردگرایانه آن باشد و به قول ونت می‌تواند به ما کمک کند تا راه‌هایی که به لحاظ تاریخی هویت‌های تثبیت‌شده موانع

مهمی برای همکاری هستند، را بهتر بشناسیم و تمرکز آن بر منافع و با توجه به سیال بودن هویت‌ها می‌تواند ما را به نتایج بهتری از همگرایی و همکاری منطقه‌ای برساند (Seeto, wendt, 1994: 394).

این مقاله از چهار بخش شامل یک مقدمه، چهارچوب نظری، سیر روابط خارجی ایران با کشورهای شورای خلیج فارس از ابتدای انقلاب تا دولت نهم و تبیین واگرایی از منظر نظریه سازه‌نگاری و در نهایت نتیجه‌گیری تشکیل شده است.

۱. سازه‌نگاری و همگرایی و واگرایی

اصطلاح سازه‌نگاری^۱ عنوانی است که به انواع گسترده‌ای از رویکردها و روابط بین‌الملل از رویکرد «واقع‌گرایی علمی» تا سازه‌نگاری پساساختارگرا اطلاق می‌شود. این اصطلاح در مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ابتدا در دهه ۱۹۸۰ میلادی توسط **نیکلاس اونف**^۲ به کار گرفته شد. برخی از متفکران روابط بین‌الملل این نظریه را به دو شاخه اونفی و ونتی یا رادیکال و متعارف تقسیم می‌کنند. به نظر آنها، گروه اصلی سازه‌نگاران، نظریه‌پردازانی، مانند **مارتا فینمور**^۳، **کاترین سیکینگ**^۴ و **پیتر کاتزنشتاین**^۵ هستند که مانند الکساندر ونت^۶ بسیاری از مفاهیم محوری در جریان اصلی روابط بین‌الملل (نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) را البته از منظر متفاوت پذیرفته‌اند و بر نقش هنجارها در تکوین هویت دولت‌ها و به تبع آن منافع تأکید می‌کنند.

ولی جریان دوم، به سازه‌نگاران رادیکال معروفند که متفکرانی همچون، **جان راگی**^۷، **ریچارد اشلی**^۸، **کراتوکویل**^۹ و اونف از چهره‌های شاخص آن به‌شمار

1. Constructivism
2. Nicholas Onuf
3. Marth Finnemore
4. Kathvyn Sikkink
5. Peter Katzenstein
6. Alexander Wendt
7. John Rogi
8. Richard Ashley
9. Kratochwill

می‌آیند و بر نقش زبان در تکوین هویت در سیاست خارجی تأکید دارند (در مورد تفاوت‌ها بنگرید به: (Reus-Smit.2002: 493-496 and Hopf, 1998).

با این وجود، ویژگی مشترک تمام گونه‌های سازه‌نگاری این است که همه آنها معتقدند که واقعیت اجتماعی بر ساخته است. مفاهیم اجتماعی از طریق تعاملات اجتماعی به وجود می‌آیند، ساختار و کارگزار به‌طور متقابل ساخته می‌شوند و همچنین بر نقش هنجارها و قواعد در شکل‌گیری هویت کشورها اعتقاد دارند (بنگرید به: پرایس و رئوس اسمیت، ۱۳۸۶: ۵۱۸-۵۲۰).

به‌طور کلی نظریه سازه‌نگاری از دو طریق وارد بحث همگرایی شده است، یکی «اجتماع امنیتی»^۱ است که از آثار *کارل دویچ*^۲ الهام گرفته و بعدها سازه‌نگارانی مثل *امانوئل آدلر*^۳ و *مایکل بارنت*^۴ آن را گسترش داده‌اند. کارل دویچ و همکارانش در اثر ماندگارشان، اجتماع امنیتی را گروهی از مردم تعریف می‌کنند که مسیر همگرایی را به میزانی پیموده‌اند و در آن اطمینان واقعی وجود دارد که اعضای آن اجتماع با یکدیگر درگیری فیزیکی نخواهند داشت و اختلافاتشان را به نوعی حل می‌کنند (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۲۵۵-۲۵۴) همچنین دویچ معتقد است که فرایندهای مبادله و ارتباطی مفهومی از اجتماع را القا می‌کند که موضوع همدلی متقابل و وفاداری‌ها به «احسان ما بودن» اعتماد و ملاحظات مشترک و شناسایی حداقلی از تصور از خود و منافع، و پیش‌بینی موفقیت‌آمیز رفتار یکدیگر را در پی دارد (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۲۵۵).

معیارها و ویژگی‌های اجتماعی امنیتی، هویت جمعی و سیاسی، تعاملات پایدار، وابستگی متقابل نهادهای مشترک، اعتماد متقابل، هنجارها و ایده‌های مشترک و عناصر ثبات داخلی هستند؛ به‌طوری‌که میزان دوام و قوام اجتماع امنیتی به میزان هریک از این معیارها بستگی دارد. چسب اجتماعات امنیتی هویت جمعی است، آنها نقش هویت‌های مشترک و همچنین شکل‌گیری هویت جمعی را در ایجاد

1. Security Community
2. Carl Dueich
3. Amanuel Adler
4. Michel Barnet

همکاری و همگرایی بین کشورهای یک منطقه بسیار بااهمیت می‌شمارند و معتقدند بر اساس هویت جمعی که در پی ترکیب خود و دیگری به یک هویت واحد است، بازیگران می‌توانند بر مشکلات کنش جمعی که می‌تواند مانع همکاری خودمحور شود، فائق آیند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۵-۳۳۲).

آنها برای ساخته شدن این هویت جمعی در میان گروهی از دولت‌ها، علاوه بر عامل «دگر»، وجود یک «مای صریح» یا همان ارزش‌ها و هنجارهایی که اعضای آن گروه یا نهاد خود را به آن متعهد ببینند، را بسیار مهم می‌دانند، و معتقدند هنجارهای مشترک و درونی‌شده در میان اعضای یک گروه یا سازمان که از طریق تعامل و یادگیری پیچیده اجتماعی صوت می‌گیرد، می‌تواند هویت جمعی میان اعضای آن تلقی شود و از طریق این هنجارهای مشترک که دارای هویت مشترک و سرنوشت مشترک می‌شوند با توجه به این رویه، خود نسبت به همکاری یا عدم همکاری با سایر بازیگران تصمیم گیرند. علل فعال یا فاعلی هویت جمعی نیز به پارامترهایی مثل وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همگنی و خویشتن‌داری برمی‌گردد و معتقدند که هرچه این عوامل در یک منطقه بیشتر باشد، کنشگران نیز انگیزه بیشتری برای رفتارهای جامعه‌دوستانه پیدا می‌کنند و این امر باعث می‌شود که مرزهای [فعلی] «خود» به تدریج از بین برود و به گونه‌ای بسط یابد که شامل «دیگری» هم بشود؛ معیاری که منجر به پیوند بازیگران و اعضای اجتماعی خواهد شد. هویت جمعی الگوهای رابطه متقابل که در پاسخ‌گویی متقابل در بین اعضای جامعه متجلی شده را برقرار می‌سازد (Adler and Barnett, 1998).

برای این گروه، اعتماد متقابل و هویت جمعی شرایط ضروری انتظارات قابل اتکا در تغییرات صلح‌آمیز و شکل‌گیری اجتماع امنیتی است. آنها توجه خاصی به ساختارها (قدرت و دانش) و فرایندهای تعاملات و سازمان‌ها و یادگیری اجتماعی دارند و معتقدند این موارد منجر به توسعه اعتماد متقابل و هویت جمعی می‌شود (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

ایده‌ها و هنجارها نیز از معیارهای اجتماع ایمن هستند. در این مورد سازه‌انگاران معتقدند که همگرایی از طریق رویه‌ها و شناخت بین‌الذنهانی میان کنشگران صورت می‌گیرد. این معناهای جمعی است که به ساختارها، نظم بخشیده

و اعمال ما را شکل می‌دهند. این معناهای جمعی و شناخت مشترک به اعتقاد ونت در فرایند تعامل شکل می‌گیرند و به‌طور هم‌زمان به هویت و منافع آنان قوام می‌بخشد (ونت، ۱۳۸۵: ۳۶). به اعتقاد او همکاری و منازعه در چهارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند. او نیز مانند والتز ساختار نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند اما معتقد است که «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند» و این آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ هابزی، لاکسی و کانتی را بازتولید کند و بر این اساس و با توجه به این سه نوع فرهنگ که هر کدام می‌تواند ناظر بر نقش‌های دوست، رقیب و دشمن برای بازیگران باشد، منطق‌های همکاری یا عدم همکاری را شکل می‌دهد (بنگرید به: ونت، ۱۳۸۴: ۴۵۰-۳۵۹).

به واسطه تأثیر همین ساختارهای ذهنی است که سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، به‌ویژه منافع و تهدیدات می‌دانند. آنها معتقدند هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد، میزان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش بیشتری می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به‌سوی خودیاری و خودمحوری حرکت می‌کنند، اما چنانچه بتوان ساختاری از دانش مشترک ایجاد نمود، آن‌گاه می‌توانیم کشورها را به‌سوی یک جامعه امنیتی صلح‌آمیزتر رهنمون سازیم؛ بنابراین امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد (ونت، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

در مورد تأثیر هنجارها نیز آنها معتقدند که اجتماعی از دولت‌ها که دارای هنجارهای مشترک و فهم مشترک هستند، می‌توانند با یکدیگر احساس انسجام پیدا کنند و به فهم مشترکی برسند که با یکدیگر همکاری کنند یا نه؛ و بر اساس یادگیری اجتماعی که این هنجارها را در خود درونی ساخته‌اند، یک نوع هویت مشترک را برای خود تعریف می‌کنند که طبق آن به رفتارهای همگرایانه یا واگرایانه دست می‌زنند. به‌این ترتیب در روابط بین‌الملل و همچنین در سیاست و روابط خارجی کشورها، تفاوت رفتاری و یا به‌عبارتی همگرایی و یا واگرایی و رفتار هم‌تراز کشورها را نه ناشی از معمای امنیتی که والتز به آن معتقد است، بلکه باید ناشی از هنجارهای مشترک بین‌المللی دانست که رفتار خاصی را به بازیگران تجویز

می‌کند.

دیگری «منطقه‌گرایی» است. در نظریه سازه‌انگاری، منطقه آن چیزی است که ساخته می‌شود و عنصر ذهنی و تصویر محیط ذهنی بازیگران درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در شکل‌گیری مرزها و نظم منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در اینجا به جای معیارهای عینی، بر ایده‌ها و انگاره‌های شناختی، گفتمان‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی تأکید می‌شود. آنها معتقدند که فرایند شکل‌گیری اجتماع سیاسی از راه قواعد و هنجارها، دگرگونی هویت‌ها و نقش ایده‌ها، انگاره‌ها زبان و گفتمان است که در نهایت به برساخته شدن منطقه می‌انجامد (Neumann, 2003).

بنابراین مناطق را پدیده‌های هویتی و شناختی می‌دانند که در آن احساس با هم بودن، احساس تعلق به یکدیگر و سهیم بودن در ارزش‌ها و منافع مشترک دارند و منطقه‌گرایی متضمن و مستلزم احساس نوعی منطقه‌بودگی است که در اثر ارتباط‌ها و مبادله‌ها بین افراد مختلف در سطح منطقه به وجود می‌آید (Adler and Barnett, 1998: 31) بنابراین آنچه کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد، اشتراکات فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است. به‌طور خلاصه، نظریه سازه‌انگاری در منطقه‌گرایی عمدتاً بر «هویت منطقه‌ای» احساس نوعی «منطقه‌بودگی»^۱ احساس سرنوشت و هویت مشترک بین کشورها و مردمان یک منطقه و همچنین بر آگاهی و هویت منطقه‌ای و احساس تعلق به یک اجتماع منطقه‌ای خاص و اصطلاحاً آنچه «منطقه‌گرایی شناختاری»^۲ نامیده می‌شود و بر میزان وابستگی انسجام منطقه‌ای، به احساس پایدار اجتماع بر مبنای پاسخ‌گویی، اعتماد و درجه‌های بالایی از «وابستگی متقابل شناختی» تمرکز می‌کند. (hurrell, 1995: 64).

۲. روابط خارجی ایران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس: از پیروزی انقلاب تا دولت نهم

وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹، توازن نیروها را در منطقه به گونه‌ای شگفت‌انگیز تغییر داد، نگرانی این کشورها را از این انقلاب و سرایت آن به کشورهای همجوار

افزایش داد و باعث شد تا بن بست میان اردوگاه رادیکال و میانه‌رو در کشورهای عرب خاورمیانه خاتمه یابد (احتشامی، ۱۳۷۸). از این‌رو، با وقوع جنگ در سال ۱۹۸۱، وزرای امور خارجه شش کشور حاشیه خلیج فارس (امارات، بحرین، کویت، قطر، عمان، و عربستان) در ریاض گرد هم آمدند. بر مبنای موازنه تهدید به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس مبادرت کردند: سازمانی که مهم‌ترین هدف اساسی آن سد نفوذ انقلاب اسلامی ایران بود.

در این دوران، ایران در ابتدا در صدد آشتی و عادی‌سازی روابط با اعضای شورای همکاری خلیج فارس برآمد. به طوری که **سعود الفیصل**، وزیر امور خارجه عربستان برای مذاکره با مقامات ایرانی، به تهران آمد. اما با وجود این، دیپلماسی تعاملی ایران تغییری در سیاست محافظه‌کارانه عرب مبنی بر حمایت از عراق ایجاد نکرد (محمدی، ۱۳۷۷: ۱۶۴)؛ اگرچه روابط ایران با عربستان و کویت، به‌رغم حمایت بی‌دریغ این دو کشور از عراق در طول جنگ این کشور با ایران، برقرار بود، اما این روابط همواره پرتنش بود و همچنین با پیروزی ایران در نبرد فاو، روابط ایران و شورای همکاری خلیج فارس به‌شدت تیره شد و پس از آن اعراب خلیج فارس به‌شدت حمایت خود را از عراق افزایش دادند؛ به طوری که وزیران امور خارجه کشورهای عضو در بیانیه پایانی اجلاس خود در عمان در سال ۱۳۶۵، خواهان عقب‌نشینی فوری ایران از فاو شدند. سپس اوج رویارویی این کشورها با ایران را می‌توان در کشتار حجاج ایرانی در مراسم حج سال ۱۳۶۶ در عربستان مشاهده کرد. در پی این حادثه بود که عربستان روابط دیپلماتیک خود را با ایران در اردیبهشت ۱۳۶۷ قطع کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۶۳).

دوران سازندگی - دوره آقای هاشمی رفسنجانی (۱۳۶۸-۱۳۷۶) - نیز که با وقوع تحولات در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، عمل‌گرایی و واقع‌گرایی را در سیاست و روابط خارجی ایران شاهد هستیم. از آن پس تنش‌زدایی و اعتمادسازی، دو رکن کلیدی سیاست خارجی ایران شد، در این میان توسعه روابط با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نقش بسیار مهمی ایفا می‌کرد. با تهاجم عراق به کویت نیز، تحولی اساسی در روابط بین ایران و این کشورها به‌وجود آمد و آقای **ولایتی** سفیر دوره‌ای خود را به این کشورها آغاز کرد به طوری که با امیر قطر،

پادشاه عمان، رئیس امارات متحده عربی و امیر بحرین، دیدار و گفتگو کرد.

پس از آزادسازی کویت نیز همکاری‌های ایران با این کشورها ادامه یافت؛ به طوری که برگزاری اجلاس مشترک کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران در نیویورک در شهریور ۱۳۷۰، اوج تجلی این همکاری‌ها بود و نمونه بارز آن، برقراری مجدد رابطه ایران و عربستان در ۶ فروردین ۱۳۷۰ بود و سفارت ایران نیز در ماه بعد بازگشایی شد. در پی بهبود روابط با عربستان، روابط ایران با کویت نیز تقویت شد، سپس مناسبات ایران با عمان، قطر و بحرین نیز به موازات گسترش و توسعه روابط ایران با عربستان و کویت، بهبود یافت. در مورد امارات اگرچه روابط ایران با این کشور نیز ادامه و توسعه یافت، اما به دنبال اخراج ساکنان غیرتبعه امارات از جزیره ابوموسی، روابط دو کشور دستخوش تنش شد و در پی آن مذاکراتی بین دو کشور برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات، صورت گرفت اما به نتیجه‌ای نرسید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۱۰).

در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) سیاست بهبود روابط با همسایگان از اولویت اساسی برخوردار شد، به طوری که در عرصه منطقه‌ای، تنش‌زدایی و عادی‌سازی روابط که در دوره آقای هاشمی آغاز شده بود، با شدت بیشتری دنبال شد. در راستای تنش‌زدایی در سیاست خارجی، روابط ایران با کشورهای شورای همکاری افزایش یافت، به طوری که از دوره آقای خاتمی به عنوان گرم‌ترین مرحله تاریخ سیاسی روابط ایران و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و به ویژه عربستان یاد می‌کنند.

سرآغاز اعمال و اجرای سیاست تنش‌زدایی، هشتمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ۱۸ آذر ۱۳۷۶ در تهران بود. مهم‌ترین دستاورد این اجلاس، توسعه و تعمیق روابط بین ایران و عربستان بود به گونه‌ای که **امیر عبدالله**، ولیعهد عربستان که در اجلاس حضور داشت، آن را دیداری تاریخی خواند (حافظیان، ۱۳۸۸: ۱۰).

پس از این اجلاس، سفر آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان و دیدار با **ملک فهد** و **ملک عبدالله**، تجلی واقعی گسترش روابط ایران و عربستان به شمار آمد و سپس دیدار غیرمترقبه آقای هاشمی از بحرین، باعث شد که دو کشور روابط دیپلماتیک خود را پس از بیست سال به سطح سفیر ارتقا دهند و اما نقطه عطف

روابط ایران و عربستان و شورای همکاری خلیج فارس، با سفر آقای خاتمی به عربستان و قطر در اردیبهشت ۱۳۷۸ رقم خورد. در جریان سفر وزیر کشور عربستان به تهران در فروردین ۱۳۸۰، که منجر به امضای قرارداد امنیتی بین دو کشور شد، سرفصل جدیدی در روابط دو کشور گشوده شد. همچنین این توافق موجب بهبود روابط ایران با سایر کشورهای عضو شورای همکاری نیز شد. به‌طور کلی اگرچه موضوعاتی مثل مسئله جزایر سه‌گانه و مسائل منطقه‌ای گاه‌گاهی این روابط را تحت تأثیر قرار می‌داد، اما در این دوره روابط به نحو بسیار خوبی گسترش یافت و ما شاهد همکاری‌های گسترده ایران و این کشورها بودیم.

با به قدرت رسیدن آقای دکتر احمدی‌نژاد (۱۳۸۴- تاکنون) نیز به‌رغم اینکه تصور می‌شد که اعراب، علی‌رغم روابط سرد تاریخی با جمهوری اسلامی ایران، از انتخاب آقای محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران نگران شوند، اما آنها از این انتخاب استقبال کردند. ملک فهد، پادشاه بیمار عربستان، از جمله نخستین رهبرانی بود که به آقای احمدی‌نژاد تبریک گفت. احساسات مشابهی نیز از سوی کویت و امارات متحده عربی، به‌رغم اختلاف دیرینه این کشور با ایران بر سر سه جزیره، ابراز شد. شورای همکاری خلیج فارس نیز اظهار امیدواری کرد که رئیس‌جمهور جدید در جهت «ورق زدن صفحه‌ای جدید» در روابط ایران با همسایگانش تلاش کند (حافظیان، ۱۳۸۸: ۱۲). آقای احمدی‌نژاد نیز اعلام داشت که اولویت سیاست خارجی ایران بر اساس گسترش روابط با جهان اسلام و کشورهای منطقه خواهد بود؛ اما سیاست و جهت‌گیری دولت نهم مبنی بر بازگشت به اصول و آرمان‌های اولیه انقلاب اسلامی باعث سوءبرداشت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج از اهداف و نیات آن شد. برخی از آنان به نادرست اصول‌گرایی را به معنی سیاست و صدور قهرآمیز انقلاب و تشنج‌زدایی در سیاست خارجی تفسیر کردند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۵۱). بعداً با اوج‌گیری بحران هسته‌ای ایران بر اثر تبلیغات و تحریکات امریکا، اختلافات دیرینه ایران و امارات بر سر مسئله جزایر سه‌گانه و حمایت شورای همکاری از مواضع امارات باعث سردی روابط شد.

از این رو برای رفع ابهامات و سوء تفاهم‌های ایجادشده و اعتمادسازی، آقای

احمدی‌نژاد سفر دوره‌ای خود را به کشورهای شورای همکاری و سپس شرکت در بیست‌وهشتمین اجلاس سران شورای همکاری آغاز کرد. وی روز دوشنبه، هشتم اسفند ۱۳۸۴ در صدر یک هیئت بلندپایه وارد کویت شد. رئیس‌جمهور همچنین در طول نزدیک به دو سال، چهار بار از عربستان سعودی دیدار کرد و با مقامات این کشور و در رأس آنان ملک عبدالله به گفتگو و مذاکره پرداخت. احمدی‌نژاد در چهارچوب دیپلماسی منطقه‌ای خود در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۶ از امارات عربی متحده نیز دیدار کرد. وی نخستین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران بود که از امارات دیدار کرد. یکی از اهداف این سفر، ابهام‌زدایی از فعالیت‌های هسته‌ای ایران و اطمینان‌بخشی به همسایگان جنوبی و خنثی‌سازی اتهامات امریکا بود.

برای اعتمادسازی دوباره، گسترش مناسبات، تعامل سازنده و همکاری با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس با شرکت احمدی‌نژاد در آیین افتتاحیه بیست‌وهشتمین اجلاس سران این شورا به اوج رسید. با هدف تقویت روابط دوستانه و توسعه همکاری‌های ایران و شورای همکاری خلیج فارس دوازده پیشنهاد ارائه داد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۲).

علی‌رغم این تلاش‌ها، باز هم روابط خارجی ایران با کشورهای شورای همکاری به واگرایی سوق یافت و در ادامه تحت تأثیر عواملی مثل مسئله هلال شیعی، مسئله انرژی هسته‌ای ایران، ادامه اختلاف دیرینه ایران با امارات بر سر جزایر سه‌گانه و تشدید حلقه امنیتی ایران توسط ایالات متحده و نقش این کشور در ایران‌هراسی کشورهای منطقه، واگرایی نه‌تنها تداوم یافته، بلکه تشدید هم شد. در این میان عوامل بسیار مهمی در این واگرایی نقش داشته‌اند که بر اساس رویکرد سازه‌انگاری به آن خواهیم پرداخت.

۳. تبیین سازه‌انگاره واگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس

سازه‌انگاران از هر دو طریقی که برای بحث ایجاد همکاری و همگرایی بین کشورها، یعنی جامعه امن و منطقه‌گرایی بهره برده‌اند؛ بر نقش عوامل هنجاری و ایده‌ها، ساختارهای ذهنی، اعتماد متقابل، نوعی احساس مشترک و تعلق به یک

منطقه، آگاهی منطقه‌ای، هویت جمعی و هویت مشترک تأکید بسیار زیادی دارند. حال با توجه به این امر به مهم‌ترین موانع شکل نگرفتن همگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس که عدم شکل‌گیری هنجارهای مشترک و در نتیجه عدم هویت مشترک و جمعی است اشاره و سپس نتایج این عدم شکل‌گیری را بر واگرایی تبیین خواهیم کرد.

۱-۳. فقدان هنجارها و ایده‌های مشترک

ارتباط بین هنجار و سازه‌نگاری بسیار مهم است. در این نظریه هنجارها وسیله‌ای برای تنظیم رفتار دولت‌ها و همچنین راهی برای تعریف منافع کشورها هستند و این هنجارها هستند که باعث توسعه هویت جمعی می‌شوند (Acharya, 2002: 4). به اعتقاد آنها آنچه کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد اشتراکات فرهنگی، اجتماعی و ارزشی و تاریخی است.

بر اساس این می‌توان دریافت که هنجارهایی که سیاست و روابط خارجی ایران را تعیین و به آن شکل می‌دهند، با هنجارهایی که سیاست و روابط خارجی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را شکل می‌دهند، متفاوت است. هنجارهای ضدامپریالیستی که توسط انقلابیون ایران مطرح شد و محور زبان و نمادهای جمهوری اسلامی و در درجه اول شکل‌گیری انقلاب بود و به گفته **بروجردی** که سه قاعده ضدامپریالیسم‌گرایی، اصالت فرهنگی و استقلال عمل محوری - گفتمان هویتی ایران پس از انقلاب را شکل داده بود، همچنین قاعده نه شرقی نه غربی، سیاست صدور انقلاب، هنجار حمایت از جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش به تأکید بر ولی فقیه به‌عنوان ستون هنجارین محوری نظریه ولایت فقیه و تأکید بر عادل و آلوده به گناه نبودن رهبر حکومت اسلامی، همگی هنجارهایی هستند که توسط انقلابیون پذیرفته و عمیقاً توسط نخبگان انقلابی درونی شد و با هنجارهای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس که همه آنها رژیم‌های سلطنتی، موروثی و قبیله‌ای بودند، کاملاً سر ناسازگاری داشت؛ این هنجار موجبات هراس و نگرانی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را فراهم آورد و در نتیجه برای مقابله با این هنجارها بود که آنها اساساً دست به تشکیل مجموعه‌ای به نام شورای

همکاری خلیج فارس زدند. در واقع هنجار انقلاب ایران به رهبری امام خمینی که انقلابی آرمانی، ضدامپریالیستی و ضدپادشاهی بود با هنجار کشورهای عربی که مبتنی بر محافظه‌کاری، حفظ وضع موجود و بر اساس هویت دولتی موروثی قرار داشت، ناسازگاری زیادی داشت. در نهایت تقابل هنجار محافظه‌کاری سنتی - وهابی آل سعود از یک طرف و بین‌المللی‌گرایی شیعی - انقلابی جمهوری اسلامی، باعث نوعی تعارض و واگرایی بین دو روایت متعارض هویت دولتی شد (بنگرید به: ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۶۱-۵۴) روایتی که کماکان باعث عدم شکل‌گیری یک هنجار مشترک برای همگرایی بین این کشورها شده است. تقابل این دو هنجار متعارض و متفاوت را می‌توان در مسائل اخیر منطقه و به‌ویژه قضیه بحرین به‌وضوح دید، به‌طوری‌که حتی زمینه لشکرکشی عربستان به بحرین برای مقابله با آنچه تهدید ایران و حمایت ایران از ناآرامی‌های بحرین قلمداد می‌کرد را فراهم آورد.

۲-۳. عدم شکل‌گیری هویت جمعی و هویت مشترک بین ایران و کشورهای

شورای همکاری خلیج فارس

سازمانگاران نقش هویت‌های مشترک و همچنین شکل‌گیری هویت جمعی را در ایجاد همکاری و همگرایی بین کشورهای یک منطقه بسیار بااهمیت می‌شمارند. آنها اساساً مناطق را پدیده‌های هویتی و شناختی می‌دانند. چسب اجتماعات امنیتی هویت جمعی است؛ معتقدند براساس هویت جمعی که در پی ترکیب خود و دیگری در یک هویت واحد است، بازیگران می‌توانند بر مشکلات کنش جمعی که می‌تواند مانع از همکاری خود محدود می‌شود، فائق آیند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۵-۳۳۳). همچنین علاوه بر اینکه هویت مشترکی بین این کشورها و ایران شکل نگرفته است، دو طرف با هویت‌های متعارض و متفاوت نقشی و ملی نیز مواجه هستند. بر اساس هویت نقشی نیز که بر اساس رابطه با دیگران و جایگاهی که آن کشور دارد، همچنین به رسالت و مأموریتی که یک دولت برای خود در ارتباط با ملت خود و دیگران و دولت‌های دیگر قائل است اشاره دارد، با هویت نقشی ایران با کشورهای مثل عربستان، قطر و بقیه کشورهای شورا کاملاً متمایز است. زیرا جمهوری اسلامی

ایران خود را قدرتی منطقه‌ای می‌داند که باید در نظم و ترتیبات امنیت منطقه‌ای شرکت داشته باشد، خود را تنها کشوری معرفی می‌کند که دارای اسلام واقعی است و حکومت آن در پی احیای اسلام راستین یا «ناب محمدی (ص)» است درحالی‌که عربستان نیز خود را به‌عنوان خادمین‌الحرمین شریفین، وارث واقعی تمدن اسلام می‌داند؛ و این دو نقش متعارض، باعث واگرایی بین ایران و عربستان از یک‌سو و کشورهای شورای همکاری از سوی دیگر شده است در واقع هنجارهای مشترک و درونی شده در میان اعضای یک گروه یا سازمان مثل شورای همکاری خلیج فارس سازنده هویت جمعی میان اعضای آن تلقی می‌شود، و این هویت مشترک جمعی است که باعث همکاری میان آنها شده، ولی در عین حال باعث واگرایی بین ایران و این کشورها نیز شده است چون هنجارها درونی نشده‌اند؛ بنابراین هویت مشترکی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پدید نیامده، و به‌خاطر این است که ایران در هیچ‌کدام از ترتیبات امنیت منطقه‌ای شرکت داده نشده است، و در طول جنگ عراق علیه ایران، این کشورها حمایت کاملی از عراق به‌عمل آوردند و حتی ایران را تهدید بزرگی - حتی بزرگ‌تر از اسرائیل - برای خود تعریف کرده‌اند. نتیجه این امر، عدم همگرایی و واگرایی بین ایران و این کشورها است.

فهمی هویدی در مورد عدم شکل‌گیری هویت جمعی در منطقه و نداشتن یک دیدگاه استراتژیک بین ایران و اعراب می‌نویسد: «شاید یکی از مشکلات اساسی عرب‌ها و ایرانی‌ها این باشد که نمی‌دانیم همگی در یک کشتی سواریم و خطرات پیش روی ما نیز یکی است. او در ادامه نقش ایالات متحده و اسرائیل را در این موضوع بی‌تأثیر نمی‌داند (هویدی، ۱۳۷۹).

همچنین هویت‌های متفاوت بین ایران و کشورهای شورای همکاری مانع همکاری شده است. مثلاً عربستان سعودی گاهی بر اساس پان‌اسلامیسم یا محور وهابی‌گری و گاه هم از نوع تنجیدی هویت خود را به نمایش می‌گذارد، قطر به دنبال کسب هویت به‌عنوان کشوری ترقی‌خواه در منطقه است، این کشور به دنبال نوعی از الگوی توسعه است؛ به همین دلیل گاهی منافع اقتصادی آن سبب می‌شود که این شیخ‌نشین به دنبال سیاست نرم‌تری در قبال ایران باشد، و این درحالی است که دغدغه شیخ‌نشین ابوظبی، امور دفاعی (و حفظ رابطه نزدیک با امریکا) است،

این مسئله سبب می‌شود که ابوظبی سیاست افراطی تری نسبت به ایران در پیش گیرد، امارات متحده عربی نیز مسئله جزایر سه‌گانه را تا حد زیادی به اتخاذ مواضع پان عربی خود در اتحادیه عرب برای جلب افکار عمومی جهان عرب مورد استفاده ابزاری قرار می‌دهد (Lasensky, 2006).

از دید اردن نیز، ایران کشوری اسلامی، غیرعرب، شیعی با پیشینه صدور انقلاب اسلامی و معتقد به اسلام سیاسی، حامی گروه‌های فلسطینی از جمله حماس که چالشی برای صلح اردن با اسرائیل قلمداد می‌شود، است (Lasensky, 2006). این نگرانی‌ها از ایران باعث شده تا ملک عبدالله نگرانی خود را از ظهور هلال شیعی در عراق که می‌تواند موازنه را به نفع ایران در منطقه تغییر دهد، ابراز داشته است (Wright and Baker, 2004). و این به‌اضافه گفتمان عرب‌گرایی، پان‌عرب‌یسم، و ظهور گفتمان دیگری به نام اسلام‌گرایی سنی که در حال تبدیل شدن به گفتمان غالب است و پس از اشغال عراق در مارس ۲۰۰۳، در تقابل با هویت اسلام شیعی در خرده‌سامانه خلیج فارس تشدید شده است. هویت‌های متناقض در کنار هم است که مانع بسیاری از همکاری‌ها و ایجاد ترتیبات امنیتی در منطقه خلیج فارس شده است (Lasensky, 2006). در این بین اختلافات تاریخی و مذهبی بین ایران و این کشورها نیز مانع از شکل‌گیری هویت مشترک بین این کشورها و ایران شده است.

۱-۲-۳. وجود اختلافات تاریخی و ذهنیت‌های منفی نسبت به ایران

یکی از عامل بسیار مهمی که در تسهیل هویت مشترک نقش بسیار زیادی دارد، ذهنیت‌ها و زمینه‌های تاریخی مشترک است. اما ایران و اعراب به‌رغم داشتن روابط خارجی طولانی با یکدیگر، همچنان نسبت به هم حساس‌اند. برخی از این اختلافات دارای «ریشه‌های تاریخی» هستند. نگاه قوم‌محور اعراب نسبت به خود و دیگران، که حتی می‌توان پیشینه آن را تا پیش از اسلام هم امتداد داد، از جمله عوامل اختلافات تاریخی ایرانی - عربی است. پس از اسلام نیز گرایش تدریجی ایرانیان به تشیع، همواره حساسیت اعراب سنی، به‌ویژه دستگاه خلافت اموی و عباسی را برانگیخته است. «قومیت عربی» و «مذهب سنی» به‌عنوان دو عامل تاریخی در جهان عرب، سبب ایجاد دیدگاه و احساس منفی و قضاوت‌هایی

نادرست نسبت به ایرانیان - صرف نظر از نوع حکومتی که در ایران بر سر کار باشد - شده است. همین نگاه تاریخی اعراب به ایران در شکل گیری نگرش های بعضاً ضدایرانی تأثیر زیادی داشته است (بنگرید به، نجفی فیروزجایی، ۱۳۸۶: ۳۱).

در واقع پیشینه تجربیات و خاطرات تاریخی ملت ایران و سابقه و قدمت ایران به عنوان یک قدرت بزرگ، باشکوه و متمدن، موجب شکل گیری این ذهنیت و اعتقاد در بین رهبران و مردم می شود که ایران از مرکزیت و جایگاه ممتازی در نظام بین الملل برخوردار بوده است. این تلقی و تصور از ایران باعث نوعی ایران‌هراسی از سوی اعراب شده و سیاست خارجی آنها را به سمت موازنه کشانده است؛ بنابراین نوعی ارزیابی ذهنی و روانی و ذهنیت منفی نسبت به ایران همواره در بین اعراب و به ویژه کشورهای منطقه خلیج فارس وجود داشته است. آنان در روابط با یکدیگر براساس فرهنگ هابزی و لاکمی برخورد می کنند. مثلاً عراق و ایران که دوره های زیادی از خصومت و آناارشی بین آنها حاکم بوده است و یا عربستان و ایران که بر اساس منطق لاکمی، همواره در پی رقابت بر سرکسب قدرت منطقه ای و تعیین دستورکار منطقه ای بوده اند. این وضعیت باعث تسلط نوعی گفتمان آناارشیکی و در نتیجه بروز درگیری، ستیز و کشمکش هم شده است.

در این میان نباید نقش ملی گرایی و ناسیونالیسم را در این واگرایی بی تأثیر دانست. در طول تاریخ ایران و اعراب همیشه ناسیونالیسم ایرانی و عربی در برابر هم قرار داشته اند و همواره ناسیونالیسم عرب و روحیه پان عربیسم در مقابل منافع ملی ایران بوده است (فرخ، ۱۳۸۴: ۱۰-۹). پیش از انقلاب اسلامی، قواعد ملی گرایی ایرانی به واسطه ایران گرایی، نهادینه شده بود که این امر باعث سوء برداشت هایی بین ایران و دولت های عربی خلیج فارس می شد، زیرا از منظر عربی، ذهنیت پارسیان متأثر از احساسات ملی گرایی قومی در پوشش احساسات شوونیستی آریایی بود که شاه ساخته و در ذهن ایرانی رسوخ داده بود (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۴۱) همچنین پیش از انقلاب اسلامی، ایران از سوی اعراب به عنوان وکیل غرب در منطقه معرفی می شد و برداشت آنها از ایران، به عنوان متحد استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل بود اما پس از انقلاب این برداشت عوض شد و کشورهای عربی همسایه ایران، وکیل غرب در منطقه شدند و آنها بودند که پایگاه

عملیات غرب به‌ویژه امریکا علیه ایران شدند (فولر، ۱۳۷۷: ۹۸). بر اساس این ذهنیت است که حتی در جنگ، تمامی تلاش خود را برای حمایت از عراق به‌کار بستند و بحث عرب و عجم را مطرح کردند به‌طوری‌که راهبرد کلان حزب بعث نیز مطابق با این ایدئولوژی شکل گرفته بود که «غرب»، یهودیان و ایرانیان همیشه تهدید حیاتی برای ملت - دولت عراق هستند (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۲۱) و حتی شعوبیه که به پایه و اساس ایدئولوژی حزب بعث تبدیل شد که در ذهنیت «ما در مقابل آنها» ریشه داشت. از این‌رو کمونیست‌ها، جوامع نژادی غیرعرب و شیعیان «شعبیون» خوانده می‌شوند (الری، ۱۳۸۲: ۱۷۰). در این راستا بود که وزیر کشور عربستان، شاهزاده نایف ابن عبدالعزیز گفت: «عراق تنها از حاکمیت خود دفاع نمی‌کند بلکه دفاع از سرزمین‌های عربی و ملت عرب را به تمامی برعهده دارد». (محمدی، ۱۳۸۳: ۴۳۶).

حتی **عبدالله بشاره**، در ۱۶ ژانویه ۱۹۸۲ در مصاحبه با روزنامه قطری «الرایه» در مورد مسئله میانجی‌گری بین ایران و عراق، مواضع و نیات درونی اعضای این کشور را در قبال کشور ما چنین بیان می‌کند که: «همه کشورهای خلیج فارس یک طرف اصلی جنگ شده‌اند» و پرسید که «چگونه ما می‌توانیم در موضوعی که خود یک طرف آن هستیم میانجی‌گری کنیم». (محمدی، ۱۳۸۳: ۴۳۶) در واقع ایران به‌عنوان کشوری غیرعرب نه معیار عرب بودن دارد و نه می‌تواند به‌خاطر تأکید بر اسلام که امتیازی عربی است با عرب پیوندهای مشترک مذهبی داشته باشد. بنابراین هر قدر ملی‌گرایی عربی تبدیل به روایت اصلی هویت دولتی در منطقه شود، غیرعرب‌هایی مثل ایران بیشتر به‌عنوان اقلیت حاشیه‌ای در جهان عرب مطرح می‌شوند (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۳۹). در حال حاضر نیز این لفاظی‌ها که در قالب نام‌گذاری خلیج فارس به خلیج عربی خود را نشان داده است، نشانه دیگری از تقابل ملی‌گرایی ایرانی و عربی است. پس از اشغال عراق نیز به اعتقاد بسیاری توازن قدرت به نفع شیعیان در عراق به‌هم خورده است (Fuller, 2006: 145) و این برای جهان عرب بسیار نگران‌کننده است و با توجه به شرایط پیش‌آمده در افغانستان، عراق و لبنان، اکثر ناظران سیاسی در داخل منطقه و خارج از آن بر این نکته اتفاق نظر دارند که شیعیان در واقع بازیگر اصلی در مهم‌ترین منطقه ژئوپلیتیک

جهان یعنی خاورمیانه و به‌ویژه منطقه خلیج فارس تبدیل شده‌اند. نگرانی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس این است که ایران به نماد شیعیان جهان تبدیل شود و به همین دلیل عراق به صحنه رقابت سیاسی و گسترش نفوذ ایران از یک‌سو و کشورهای عربی به‌ویژه مصر و عربستان از سوی دیگر درآمده است؛ امری که برخی از دیدگاه‌ها در جهان عرب و غرب از آن به‌عنوان «هلال شیعی» یاد می‌کنند. اظهارات **سپارک** در این زمینه که «شیعیان به‌نوعی به ایران بیشتر وفادار هستند تا کشورهایشان (برزگر، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۴) و اظهارات **فیصل** که اظهار داشت: «ما همه با ایران جنگیدیم که نگذاریم عراق را اشغال کند، اما حالا ما هم کشور (عراق) را بدون دلیل به ایران تقدیم کرده‌ایم.» (برزگر، ۱۳۸۷: ۹۵) نشانه دیگری از نگرانی روزافزون اعراب از گسترش نفوذ ایران در مسائل جهان عرب است.

به‌واسطه نقش ساختارهای ذهنی و آناشسی، این هویت جمعی و مشترک شکل نگرفته است. در واقع مشکل بنیادین در تشکیل هویت جمعی، آناشسی است و به این دلیل است که بین ایران و شورای همکاری یک «ما»ی صریح و تبدیل خود به یک هویت واحد و مشترک دشوار است. مهم‌ترین نتایج این فرهنگ آناشسی که ونت آن را بر ساخته می‌داند و همچنین عدم شکل‌گیری هویت مشترک این است که نوعی فرهنگ لاکی (رقابت)، دگرسازی، عدم برداشت مشترک در مورد امنیت، بی‌اعتمادی و عدم آگاهی منطقه‌ای بین ایران و این کشورها شکل گرفته که نقش بسیار مهمی در عدم همگرایی و واگرایی بین ایران و این کشورها ایفا می‌کنند.

۱-۲-۳. فرهنگ رقابتی بین ایران و شورای همکاری خلیج فارس به‌ویژه ایران و عربستان با بررسی سیر روابط خارجی ایران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و به‌ویژه عربستان می‌توان نشان داد که از میان فرهنگ‌های سه‌گانه ونت، ویژگی رفتار شورای همکاری خلیج فارس با رهبری عربستان این بوده است که از زمان پیدایش آن، رفتار آنها در مقابل ایران براساس فرهنگ رقابتی بوده است و آنها یک رفتار درحال نوسان بین دوستی و دشمنی متقابل را شکل داده‌اند و در قالب فرهنگ رقابتی نوعی آگاهی مشترک در مورد رقابت با هم داشته‌اند و این امر به ساخت هویت و منافع آنها کمک کرد. دولت‌های منطقه، هویت‌های خود را به روش‌هایی

مطرح کردند که دیگری تعریف می‌کرد و چنین می‌نمایاند که به واسطه آن در خطر هستند و به این ترتیب فرهنگ آنارشیک منطقه در قالب رقابت، بازتولید شده است (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۲۴۹-۱۵۷).

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دو کشور ایران و عربستان دو نوع رقابت ایده‌ای (در قالب تحمیل یک ایدئولوژی راهنما یا القای هویت ملی متفاوت به دیگری، و رهبری جهان اسلام) و رقابت موقعیتی (تلاش برای ایفای نقش برتر منطقه‌ای و رسیدن به موقعیت و جایگاه برتر منطقه‌ای) را به نمایش گذاشته‌اند و این امر باعث شد که از سال ۱۹۷۹ میلادی، هویت نقشی ایران که آن را در قالب یک هویت قوی اسلامی تعریف کرد، برای کشورهای منطقه به مثابه تهدید به‌شمار آید (Tripp, 1996: 51-71). در این بین رقابت بین ایران و عربستان بعد از سال ۲۰۰۱ و به‌ویژه اشغال عراق بسیار زیادتر شد. بین دو کشور از همان ابتدا رقابت شدیدی در قالب شیعه و سنی در گرفت به طوری که مقامات عربستان بارها از اقدام امریکا در روی کار آمدن دولت شیعی در عراق ابراز نارضایتی کرده و اعلام داشتند که این امر به افزایش قدرت منطقه‌ای ایران انجامیده و عملاً موازنه قدرت را به نفع ایران به هم زده است (Gause, III: 2007).

با توجه به این امر می‌توان گفت در یک دهه گذشته، صحنه عراق، لبنان، مسئله فلسطین و سپس یمن و این اواخر بحرین به تخته شطرنج رقابت استراتژیک بین ایران و عربستان تبدیل شده است و بین ایران و عربستان در مورد مسئله فلسطین، مسئله حضور امریکا در منطقه، سیاست منطقه‌ای، ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و مسئله شیعه و سنی، بر سر رهبری جهان اسلام و تلاش برای بسط نفوذ در منطقه، رقابت شدیدی در گرفته است، این رقابت و جنگ سردی که بر روابط ایران و عربستان حاکم شده، باعث شده است تا دو طرف در قالب نظریات رئالیستی بر اساس بازی بر اساس جمع جبری صفر، به نوعی معمای امنیت، خودیاری و مسابقه تسلیحاتی روی آوردند؛ موضوعی که بدینی و بی‌اعتمادی دو طرف را نسبت به یکدیگر افزایش داده و در نتیجه همکاری نیز بسیار محدود، موقت و شکننده شده است (آقایی و احمدیان، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۰). این رقابت که پس از عراق

لفظی و کلامی و ابلاغ پیام‌های تهدیدآمیز بین دو طرف نیز کشانده شده است. این جنگ لفظی با اخراج دیپلمات‌های دو طرف در کشورهای ایران و کویت شدت گرفت، و موجب صدور بیانیه‌های دوجانبه از طرف کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ایران و همچنین شورای همکاری خلیج فارس شد و این کشورها خواستار اعمال دخالت نظامی ناتو در مقابل تهران شدند، در ادامه موافقت ریاض برای استفاده از گذرگاه هوایی این کشور به‌جای مسیر متعارف برای کوتاه شدن فاصله جنگنده‌های اسرائیلی برای بمباران ایران، مذاکره مقامات سعودی با چین برای جبران مسئله انرژی و مواد خام این کشور در صورت حمله به ایران و پیشنهاد به هند برای فروش نفت مازاد خود به این کشور به‌جای وارد کردن نفت از ایران را می‌توان از جمله اقدامات این کشور برای مهار ایران و ترس از افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و هراس از سقوط دولت بحرین و افتادن آن به دامن ایران ارزیابی کرد.

دو کشور در عرصه انرژی نیز رقابت‌های زیادی با یکدیگر دارند. به‌عنوان مثال در اوپک، ایران در مورد تعیین سهمیه تولید نفت با ونزوئلا برای به‌چالش کشیدن عربستان سعودی همراه شد؛ بنابراین نتیجه این رقابت و ساختار آنارشیک این شده است که این کشورها و ایران همواره به دگرسازی مشغول باشند.

۲-۱-۲-۳. بازنمایی یکدیگر به‌عنوان یک دگر و دگرسازی علیه یکدیگر یکی از عواملی که در ایجاد اجتماع امنیتی نقش بسزایی دارد، تغییر فرهنگ آنارشیک و رفتن به‌سوی روابط مسالمت‌آمیز است. با نگاهی به ایران و همسایگان جنوبی‌اش می‌توان دریافت که کشورهای منطقه همواره به‌جای تعریف «سرنوشت مشترک»، درک متقابل، اعتماد و اعتمادسازی، که از عوامل مهم شکل‌گیری جامعه امن به‌حساب می‌آیند، به رقابت و دگرسازی مشغول بوده‌اند. مثلاً محافظه‌کاری وهابی در مقابل انقلابی‌گری شیعی تعریف شده و به همین دلیل همدیگر را به‌نوعی به‌عنوان یک «دگر» بازمی‌شناسند «و به دگرسازی» مشغول هستند. به‌عنوان نمونه: ملی‌گرایان عرب از «فارسیان غیب‌گو» و ملی‌گرایان ایرانی از «برتری طبیعی» خود بر اعراب داد سخن می‌راندند. ایران‌گرایی پیش از انقلاب اسلامی، حاکمیت برابری برای اعراب قائل نبود و

انقلابی‌گری شیعی پس از انقلاب هم در صدد گذار از حاکمیت‌های ملی و دستیابی به امت اسلامی با رهبری ایران بود (غریباق زندی، ۱۳۸۸).

بنابراین به‌رغم وجود برخی اشکال همگرایی امنیتی و اقتصادی به‌ویژه میان دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس و از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به بعد بین این کشورها و ایران، هنوز به آن درجه از همگرایی نرسیده‌اند که به‌گونه‌ای یک اجتماع پدیدار شود و یکی از عوامل آن بازشناسی یکدیگر به‌عنوان رقیب و حتی دشمن است و چون زندگی خود را بر اساس خودیاری، اختلاف و عدم امنیت تعریف کرده‌اند و نفع «خود» را به نفع «ما» و نفع جمعی تبدیل نکرده‌اند، نوعی عدم آگاهی و عدم ادراک از مقاصد یکدیگر باعث شده است تا منطقه خلیج فارس و ایران، تا رسیدن به یک اجتماع امنیتی فاصله زیادی داشته باشند.

۳-۲-۱-۳. شکل نگرفتن برداشت و تصور یکسان نسبت به مقوله امنیت

از دیگر عواملی که در ایجاد هویت مشترک و جمعی می‌تواند نقش داشته باشد و سازه‌انگاران آن را در ایجاد جامعه امن نیز مؤثر می‌دانند، تلقی یکسان نسبت به مقوله امنیت است. سازه‌انگاران معتقدند امنیت به‌شدت تحت تأثیر برداشت‌ها، انگاره‌ها، معناها و هنجارها و رویه‌های بازیگران یک منطقه شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۵۵-۳۵۴). با نگاهی به پدیده امنیت در خلیج فارس می‌توان توضیح داد که امنیت در خلیج فارس نیز بیش از آنکه در واقعیت ساخته شود، در ذهن ساخته و یا پرداخته می‌شود و این امنیت بر فهم دولت‌ها از منافعشان تأثیر می‌گذارد و شکل رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند. اساساً رفتار دولت‌ها در خلیج فارس متأثر از فهم آنها از وضع موجود و وضع مطلوب دنیای اطرافشان است. رفتار ظاهری امنیت‌ساز بازیگران در ذهن و برداشت، فیلتر می‌شود و لنزهای شناختی (هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ) به آن معنا می‌بخشد (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۴). این خصلت‌ها موجب شده همواره مبانی ادراکی و شناختی بازیگران منطقه از امنیت و مقوله‌های مربوط و نفوذپذیر، متغیر و سیال باشد و هرگونه اقدام، به‌ویژه اقدام نظامی - امنیتی کشورهای منطقه ولو اینکه ماهیت تدافعی و غیرتهدیدآمیز داشته باشد، تهدیدآمیز تلقی و منجر به واکنش سایرین شود (موسوی، ۱۳۸۶: ۸۴۹). نمونه

بارز آن انرژی هسته‌ای ایران و یا آزمایش‌های موشکی ایران است که از سوی بازیگران منطقه‌ای به‌عنوان اقدامی تهاجمی تصور می‌شود.

با نگاهی به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس می‌توان دریافت که نگاه کشورهای کوچک شورای همکاری خلیج فارس به مقوله امنیت به‌معنای حفظ موجودیت کشور و بقای حکومت به هر طریق و ابزار ممکن است و این کشورها به دلیل موقعیت و وسعت کم جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در وضعیت آسیب‌پذیری قرار داشته‌اند به‌طوری‌که در سطح منطقه‌ای به عربستان و در سطح فرامنطقه‌ای به امریکا اتکا دارند (ابراهیمی فر، ۱۳۷۸: ۱۶۱). بر این اساس است که این کشورها بر ایجاد یک نظام امنیتی منطقه‌ای با حضور قدرت‌های خارجی تأکید می‌کنند؛ عربستان ترتیبات امنیتی را پذیرفته ولی مشروط به اینکه موجب تضعیف پرستیژ و رهبری آن دولت در شورای همکاری خلیج فارس نشود (هالیس، ۱۳۷۲: ۶۳-۶۱) و حتی ورود ایران به ترتیبات امنیتی را به معنی کاهش نقش محوری عربستان و تحت‌الشعاع قرار گرفتن نقش آن کشور می‌داند (ابراهیمی فر، ۱۳۷۸: ۳۸۴) ولی ایران، امنیت خلیج فارس را مربوط به کشورهای منطقه می‌داند و با حضور بازیگران خارجی در منطقه مخالف است و این به خاطر بازتاب ادراک‌های متفاوت و فقدان امنیت جمعی بین بازیگران منطقه است که فرصت برداشت یکسان نسبت به امنیت را از آنها گرفته است (موسوی، ۱۳۸۶: ۸۵۲).

می‌توان گفت، دیدگاه رهبران منطقه در مورد ترتیبات امنیتی با دیدگاه والتز همخوانی دارد، زیرا اعضای شورا بی‌توجه به در نظر گرفتن درک نگرانی‌های کشورهای هدف، به‌جای اینکه سود مطلق را که از همکاری عاید آنها می‌شود در نظر بگیرند، صرفاً به دنبال سودی هستند که خودشان زودتر از دیگران کسب می‌کنند و سودها را در ظرف‌های زمانی کوتاه می‌سنجند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

۴-۲-۳. بی‌اعتمادی بین کشورهای شورای همکاری و ایران

اگرچه که به‌تدریج از میزان واژه اعضای جامعه خلیج فارس نسبت به دولت‌های غیرعضو کم می‌شود، اما آنها همچنان به دنیا از دریچه واقع‌گرایی می‌نگرند و چون هنوز زبان و منطق واقع‌گرایی در گفتمان امنیتی منطقه همچنان برجسته است،

هرچند اعضای این نوع جوامع به تدریج می‌آموزند که به یکدیگر اعتماد کنند، اما هنوز امنیت را یک پدیده با حاصل جمع صفر می‌دانند و معماهای امنیتی مختلف و موازنه‌های قدرت را مطرح می‌کنند. هنگامی که چنین گفتمانی حاکم باشد و منافع و برداشت واقع‌گرایی تنظیم شود، مرتب از موازنه قوا سخن به میان آورده می‌شود و بنابراین دیگر به‌ندرت می‌توان از همگرایی سخن به میان آورد (بلامی، ۱۳۸۶: ۳۴۷-۳۴۶). نکته دیگر در این مورد این است که کشورهای منطقه آن‌قدر درگیر مسئله معمای امنیت شده‌اند که آنان را در شرایطی شبیه معمای زندانیان قرار داده است و این باعث نوعی «معضل امنیتی» شده است و این امر باعث نوعی سوءظن کشورها به یکدیگر و عدم آگاهی آنان از نیت بازیگر دیگر شده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۷۳) لذا این بی‌اعتمادی کشورها و عدم اطمینان نسبت به هم، باعث شده که در مورد مقاصد یکدیگر بدترین فرض‌ها را در نظر بگیرند؛ لذا منافع ملی را در چهارچوب فرهنگ خودپاری تعریف می‌کنند و اغلب به خرید تجهیزات نظامی روی می‌آورند. این امر به‌نحو فزاینده‌ای سوءتفاهم‌ها را افزایش داده و موجب شده است اقدامات تدافعی یکی از طرف‌ها در نظر رقیب دیگر، اقدامی تهاجمی به‌نظر برسد. پس تصورات متناقض و متضاد از عملکردها و اقدامات ایران در منطقه توسط کشورهای شورای همکاری، یک کلاف سردرگم امنیت را در منطقه خلیج فارس به‌وجود آورده است که مانع مهمی در مقابل همگرایی و ایجاد یک جامعه امن به‌شمار می‌آید. برای برون‌رفت از این مشکل، گفت‌وگو، تعامل و ارتباطات، ابزارهای ضروری برای اعتمادسازی هستند.

۵-۱-۲-۳. عدم آگاهی منطقه‌ای بین ایران و شورای همکاری خلیج فارس

نتیجه همه مواردی که مطرح شد این بود که هنوز هویت منطقه‌ای و هیچ هویت مشترکی و احساس نوعی منطقه‌بودگی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس صورت نگرفت. با نگاهی به روابط خارجی این کشورها با ایران می‌توان دریافت که هنوز یک آگاهی منطقه‌ای شکل نگرفته است و هنوز برداشت یکسانی نسبت به تهدیدات مشترک، سرنوشت مشترک و هویت مشترک شکل نگرفته است. درحالی‌که بر اساس قواعد نظارتی سازه‌انگاران، پیش از انقلاب،

برداشت عربستان و ایران در مورد محیط بیرونی یکسان بود و دو کشور به سمت نوعی آگاهی از اتحاد اسلامی حرکت کردند. مثلاً شاه تحت فشار کشورهای عربی و مخالفت فزاینده داخلی به همبستگی با جنبش فلسطین پاسخ داد و شاه فیصل نیز بر نماد وحدت اسلامی امت به عنوان ابزاری برای جذب توده‌های عرب در مقابل نفوذ برداشت بعثی و ناصری ملی‌گرایی عرب تأکید داشت (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۲۸) به طوری که حتی این قاعده همکاری اسلامی و تعامل بین ایران و عربستان بود که باعث شکل‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی شد؛ بنابراین نوعی برداشت یکسان مبتنی بر وحدت، همکاری و همبستگی اسلامی وجود داشت و این امر نوعی آگاهی منطقه‌ای را به نمایش می‌گذاشت، اما پس از انقلاب گفتمان‌های خاص هویت ایران و نقش‌های ایران در تعارض با هویت خاص عربستان و نقش ملی این کشور قرار گرفت؛ در واقع این کشورها به نوعی دچار معضل امنیتی شده‌اند که بر اساس آن اقدامات یک بازیگر به مثابه نوعی تهدید برای آن تلقی شده و به آن به نوعی با شک و تردید می‌نگرند. سوء تفاهم و عدم درک متقابل، عدم اطمینان و بی‌اعتمادی، حاکم شدن گفتمان هابزی و لاکمی، نشانه‌هایی از عدم آگاهی منطقه‌ای از مقاصد و نیت جمهوری اسلامی ایران در منطقه است و همین امر باعث نوعی واگرایی بین ایران و این کشورها شده است. مثلاً هرگونه تلاش ایران در عراق، از سوی سایر کشورهای منطقه به منزله، ایجاد دولتی دست‌نشانده در عراق تلقی می‌شود و یا حمایت از جنبش‌هایی مثل حزب ا... و حماس، از سوی رهبران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به منزله ایجاد هلال شیعی یا نفوذ بیشتر در منطقه تلقی شده و دست به کنش در مقابل آن می‌زنند و این امر نتیجه عدم آگاهی منطقه‌ای است؛ بنابراین چون هنوز آگاهی از تعهدات و انجام تکالیفی که به واسطه بودن در یک منطقه حساس و مهم دارند، شکل نگرفته است، هنوز یک «مای» صریح در مورد ارزش‌ها و هنجارهایی که باید به آنها پایبند باشند به وجود نیامده است و هنوز یک اراده جمعی، آگاهانه و داوطلبانه از سوی حکام و رهبران منطقه نسبت به همگرایی منطقه‌ای شکل نگرفته است و چون منطقه خلیج فارس منطقه‌ای آشوب‌زده است و بر اساس خودیاری و عدم اطمینان از نیت بازیگر دیگر قرار

www.SJD.ir
برای آگاهی منطقه‌ای نیز شکل ایجاد نشده است.

نتیجه‌گیری

موضوع این مطالعه، تبیین نظری علل واگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از منظر نظریه سازه‌انگاری بود. در مورد پرسشی که مطرح کرده بودم، چرا به‌رغم زمینه‌های زیادی که برای همگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد، واگرایی بر این روابط حاکم بوده است و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟، به این نتیجه رسیدم که باوجود زمینه‌های بسیار زیادی که برای گسترش همکاری و همگرایی بین ایران و شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد و علی‌رغم تمهیدات اعتمادسازانه‌ای که از سوی ایران در برخی دوره‌ها به‌ویژه در دوران سازندگی و اصلاحات صورت گرفت، ولی این روابط به‌جز در این دوران در بقیه موارد حالتی متشنج و مبتنی بر تقابل و تضاد بوده است. در واقع اگر بخش زیادی از این واگرایی را به نقش و تأثیر ساختار نظام بین‌الملل و به‌ویژه امریکا و اسرائیل مربوط بدانیم که همواره نقش بسیار زیادی در پروژه ایران‌هراسی و بهبود نیافتن روابط این کشورها با ایران داشته‌اند و همچنین نقش عوامل دیگری مثل وجود ساختارهای سیاسی متمایز، بحران مشروعیت نوع نگاه به غرب، ماهیت و سنخ نظام سیاسی بین ایران و آنها، مکمل نبودن اقتصاد، نوع نگاه تصمیم‌گیرندگان و نخبگان کشورها را نیز بسیار مؤثر بدانیم، اما به دلایل مختلف دیگری از جمله عدم شکل‌گیری هنجارها، وجود هویت‌های متعارض و متضاد، و نبود هویت مشترک، نوعی فرهنگ رقابتی، بی‌اعتمادی و عدم شکل‌گیری آگاهی منطقه‌ای بین ایران و این کشورها شکل گرفته و در نتیجه می‌توان گفت که به‌رغم اشکال همگرایی امنیتی و اقتصادی که بین دولت‌های عضو شورا و ایران به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ وجود داشت، اما این دولت‌ها آن میزان از همگرایی را ایجاد نکردند که یک جامعه امن بین خود به‌وجود آوردند. شانس‌های اینکه یک معماری امنیتی پایدار در منطقه ایجاد شود، به‌واسطه سیاست‌های هویتی، رقابت ایران و عربستان، عدم شکل‌گیری هنجارها و هویت مشترک و عدم آگاهی منطقه‌ای، از بین رفت و این مسئله باعث شد تا با فرض فرهنگ رقابتی عمل کنند و یک جامعه بین‌المللی در حال نوسان بین دوستی و دشمنی متقابل را شکل دهند، به دلیل عدم نوسان و عدم تکمیل بودن هنجارها، هویت‌ها، ارزش‌ها، اهداف، منافع و سیاست

خارجی کشورهای شورای همکاری با ایران، رسیدن به همگرایی و ایجاد یک جامعه امن نیز خارج از تصور است، نتیجه این شد که ما شاهد تناقض‌ها در سیاست و اهداف و اقدامات و نگرش‌های ایران با این کشورها در مورد مسائل منطقه‌ای، بین‌المللی، امنیت خلیج فارس، فلسطین و لبنان هستیم. این امر به‌اضافه سیاست‌های بسیار نزدیک اعضای شورای همکاری با غرب به‌ویژه امریکا باعث شود که این کشورها اعتماد به امریکا را مفیدتر از اعتماد به همسایگان خود یعنی (ایران و عراق) ببابند و این رابطه با امریکا و متحد شدن با این کشور، به شکاف بیشتر بین ایران و این کشورها افزود و در نتیجه واگرایی را تداوم و حتی تشدید کرد (بلامی، ۱۳۸۶: ۲۶۱).

چون هنوز در گفتمان امنیتی منطقه، زبان و منطق واقع‌گرایی حاکم است و آنها به‌واسطه آنا‌رشی به کارایی سیاست‌های امنیتی واقع‌گرایانه سخت پایبند هستند و به واسطه اینکه هنوز اصل خودداری بر رفتار بازیگران منطقه حاکم است، و نیز به دلیل پایین بودن تعاملات اجتماعی، احتمال دستیابی به یک خرد جمعی بین این دولت‌ها و ایران نیز دشوار و در نتیجه، ایران را به‌مثابه یک تهدید علیه خود تلقی می‌کنند و بر اساس این برداشت ذهنی، به بازتعریف اقدامات خود در مقابل ایران دست می‌زنند. در پی این وضعیت است که با ادامه مسئله انرژی هسته‌ای، افزایش قدرت ایران در منطقه، ظهور یک عراق شیعی، افزایش نقش قدرت حزب‌الله در لبنان و مسائل بحرین، دو طرف اعتماد خود را نسبت به هم بیشتر از دست داده و به سوءتفاهم‌ها افزوده و در این میان همواره نوعی مسابقه تسلیحاتی، خودیاری و نوعی تلاش برای موازنه‌سازی را در منطقه شاهد بوده‌ایم. رقابت بین ایران و عربستان به‌ویژه پس از اشغال عراق برای کسب هژمونی منطقه‌ای که با ایدئولوژی‌های متعارض و هویت‌های نقشی و هنجارهای متعارض دو طرف همراه شده است نیز بر این پیچیدگی افزوده است. در نهایت با مطالعه همه این تاریخ پرفرازونشیب در روابط خارجی این کشورها با یکدیگر می‌توان دریافت که اعراب به ایران حداقل به‌عنوان یک همسایه نامطمئن و در یک طیف سیاسی به‌عنوان یک شریک مظنون و در مورد برخی دول عربی به‌عنوان دشمن می‌نگرند (سریع‌القلم،

در واقع به اعتقاد بسیاری مشکل اصلی میان اعراب و ایران، نبود اعتماد است و این باعث شده است تا امریکا و اسرائیل، ایران را اصلی‌ترین عامل ناامنی در منطقه و تهدیدی علیه این کشورها قلمداد کنند و این امر باعث شده است که این کشورها بیشتر نگران ایران باشند تا اسرائیل؛ بنابراین می‌توان گفت عدم انسجام سیاسی، اجتماعی، عدم باور به هویت مستحکم منطقه‌ای، نبود اعتماد بین بازیگران، عدم شکل‌گیری هویت و هنجارهای مشترک و حاکم بودن گفتمان و منطق واقع‌گرایانه و دیدن دنیا از دریچه واقع‌گرایی را می‌توان مهم‌ترین علل واگرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس دانست.

برای برون‌رفت از این مشکل، گفت‌وگو، تعامل و ارتباطات که ابزارهای ضروری برای اعتمادسازی است، ایجاد کنش ارتباطی و نهادینه کردن اشکال گفت‌وگوی منطقه‌ای می‌تواند تضمین کند که دیپلماسی به‌عنوان تنها «زبان» موجه تعامل بین دولتی در خلیج فارس تقویت شود. تأکید بر دیپلماسی جامع، به‌معنای مشارکت تمام سطوح جامعه از رهبران عالی و مقامات دولتی گرفته تا بخش‌های تجاری و دانشگاهی می‌تواند در تقویت منطقه‌گرایی بسیار مؤثر باشد و از این طریق امکان کاهش واگرایی و ایجاد همگرایی فراهم شود. از طریق افزایش رایزنی غیررسمی و رسمی سران دولت‌های منطقه، می‌توان آنان را متوجه این موضوع کرد که آنها از اشتراکات فراوانی برخوردارند و همانند کشورهای اروپایی می‌توانند از ایده‌های مشترک بسیاری برخوردار شوند.

همچنین می‌توان از طریق نشست‌های چندجانبه و افزایش ارتباطات و وابستگی متقابل بین ایران و این کشورها به یک خرد جمعی رسید و در نتیجه به تقویت هنجارهای مشترک دست زد و در نتیجه اختلافات را کاهش داد. فرایند مربوط به جامعه‌پذیری نیز در این بین بسیار مهم است. از طریق ایجاد قواعد و هنجارهایی می‌توان فرایند یادگیری اجتماعی را تقویت کرد تا از این طریق بازیگران یاد بگیرند که به‌صورت مسالمت‌آمیز و مؤثر به‌سازش برسند و نسبت به یکدیگر احساس تهدید نداشته باشند و از «دگرسازی» خارج شوند.

در نهایت می‌توان گفت برای ایجاد روابط و کاهش اختلافات، وجود یک اداره

سیاسی قوی می‌تواند بسیار کارساز باشد. این اداره سیاسی قوی - همان کاری که

فرانسه و آلمان پس از جنگ جهانی دوم انجام دادند - می‌تواند راهنمای ایران و عربستان قرار گیرد تا دو کشور از خصومت و دشمنی و رقابت دائم دست برداشته و به منافع و هنجارهای مشترک برسند و این خصومت و رقابت را دوباره بازتعریف کرده و دست از دگرسازی بردارند. برای رسیدن به یک اجماع منطقه‌ای، کشورهای منطقه باید خود و دیگری را به یک «یکسان‌نگاری متقابل» و به یک منطقه شناختی «یکسان» برسانند و با حذف خرد جمعی‌هایزی، به خرد جمعی برسند بر گفت‌وگو و وابستگی امنیتی متقابل تأکید بیشتری داشته باشند.

در نهایت با هم‌صدایی دسته‌جمعی در مقابل تهدید مشترک، یعنی اسرائیل و امریکا با توجه به بیداری اسلامی در منطقه، افزایش سطوح وابستگی متقابل و تأکید بر هویت‌های مشترک و ارزش‌های همسو، می‌توان به هم‌گرایی بین ایران و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس امیدوار بود. هرچند با تحولات اخیر، عربستانی که به شدت در بحران هویت و مشروعیت دست‌وپا می‌زند، چاره‌ای جز کنار آمدن با تحولات منطقه‌ای و همراه شدن با هویت جدید منطقه‌ای ندارد، و گرنه بیش از پیش منزوی خواهد شد و ایران می‌تواند از طریق گفت‌وگو و دیپلماسی قوی، مسائل و مشکلات و بین دو طرف را حل کند؛ هرچند دشواری‌های زیادی پیش روی دو طرف است (این مقاله بخشی از طرح پژوهشی اینجانب با دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت تحت عنوان «بررسی روابط خارجی ایران با شورای همکاری خلیج فارس با تأکید بر دولت نهم: همگرایی یا واگرایی» است که بدین‌وسیله از آنها قدرانی می‌کنم).**

الف - فارسی

آقای، سید داود و حسن احمدیان. ۱۳۸۹. «روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش رو»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۳، پاییز.

ابراهیمی فر، طاهره. ۱۳۷۸. «بررسی علل واگرایی در منطقه خلیج فارس»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال سیزدهم، شماره دوم، تابستان.

احتشامی، انوشیروان. ۱۳۷۸. *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی*، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ادیب مقدم، ارشین. ۱۳۸۸. *سیاست بین‌المللی خلیج فارس*، ترجمه داود غریباق زندی، تهران: نشر شیرازه.

الری، کارل. ۱۳۸۲. «آینده سیاسی عراق، بررسی مورد کردستان»، در: *مجموعه مقالات سیزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

برزگر، کیهان. ۱۳۸۷. *عراق جدید و نظام سیاسی - امنیتی خلیج فارس*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.

بلامی، الکس جی. ۱۳۸۶. *جوامع امن و همسایگان*، ترجمه محمود یزدان‌فام و پریسا کریمی‌نیا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

پرایس، ریچارد و کریستین رئوس اسمیت. ۱۳۸۶. «رابطه خطرناک؟ نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و مکتب برسازی»، در: اندرو لینکلتر، *نواقح گرایسی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

حاجی یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۸۲. «سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل از دید نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۱، بهار.

حافظیان، محمدحسین. ۱۳۸۸. «روابط ایران و کشورهای عربی خلیج فارس» چشم‌اندازهای آینده، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال شانزدهم، شماره ۲، تابستان.

دهقانی فیروزآبادی، جلال. ۱۳۸۷. «سیاست خارجی دولت نهم»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم سیاسی و اداری.

دهقانی فیروزآبادی، جلال. ۱۳۸۸. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت.

سریع‌القلم، محمود. ۱۳۷۹. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، *بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

عبداله‌خانی، علی. ۱۳۸۳. *نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر تهران، چاپ سوم.

غرایاق زندی، داود. ۱۳۸۸. «تبارشناسی فرهنگی آنارشی در خلیج فارس»، در: ادیب مقدم، *سیاست بین‌المللی خلیج فارس*، ترجمه داود غرایاق زندی، تهران: نشر شیرازه.

کاوه، فرخ. ۱۳۸۴. «میراث پان عربیسم»، ترجمه منوچهر بیگدلی، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال نوزدهم آذر و دی.

فولر، گراهام. ۱۳۷۷. *قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

محمدی، منوچهر. ۱۳۷۷. *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر دادگستر. محمدی، یداله. ۱۳۸۳. «همگرایی در خلیج فارس»، در: *مجموعه مقالات پانزدهمین*

همایش بین‌المللی خلیج فارس، تهران: وزارت امور خارجه، اسفند. مستقیمی، بهرام و نبی‌اله ابراهیمی. ۱۳۸۶. «روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس

بعد از سال ۲۰۰۳»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز.

مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۴. *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت. موسوی، سید حسین. ۱۳۸۶. «الگوی امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس، تجربه‌ها و موانع»،

فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۰، شماره چهار. نجفی فیروزجایی، عباس. ۱۳۸۶. *نگاه اعراب به ایران: گفت‌وگوها و رویکردها*، تهران:

مرکز تحقیقات استراتژیک. ونت، الکساندر. ۱۳۸۴. *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران:

دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه. ونت، الکساندر. ۱۳۸۵. «اقتدارگریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند»،

در: اندرو لینکلتر، «جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

هالیس، روزماری. ۱۳۷۲. *امنیت خلیج فارس*، ترجمه حاکم قاسمی، تهران: پژوهشکده علوم دفاعی و استراتژیک دانشگاه امام حسین (ع).

هویدی، فهمی. ۱۳۷۹. «فقدان دیدگاه استراتژیک در روابط ایران و اعراب»، ترجمه م. باهر، *ترجمان سیاسی*، سال پنجم، شماره ۳۲ و ۳۳، ۷۹/۵/۵.

ب - انگلیسی

Acharya, Amitav. 2001. *Constructing a security community in southeast Asia, ASEAN and the Problem of Regional Order*, Routledge.

- Adler, Emanuel and Michael Barnett. 1998. "A Frame Work for the Study of Security Communities", *In Security Communities*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Alterman, Jon B. 2007. *Iraq and the Gulf States, The Balance of Fear*, United States Institute of Beace, August.
- Fuller, Graham. 2006. "The Hizballah-Iran Connection: Model For Suni Ressistance", *The Washington Quarterly*, Vol.29, No.1.
- Gause III, f.gregory. 2007. "Sudi Arabia: Iraq, Iran, the Regional Power Balance, and the Sectarian Question", *Strategic Insights*, Volume VI, Issue 2, March.
- Hurrell. Andrew. 1995. "Regionalism in Theoretical Perspective", in Louis Fawcett and Andrew Hureell, *Regionalism in World politics, Regional or Regionization and International Order*.
- Lasensky. Scott,(2006) Jordan and Irag:Between Cooperation and Crisis , United States, Institute of Peace ,December
- Neumann, Iver. 2003. "A Region-Building Approach", in Fredrik Soderbaum and Timohy Shaw, eds., *Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader*, London: Palgrave.
- Price, Christian and Reus- Smit. 2002. "Imagining Society: Constructivism and the English School", *British Journal of Politics and International Relations*, Vol.4, No.3.
- Wendt, Alexander. 1994. "Identity Formation and the International State", *The American political Sciences Review*, Vol. 88, No.2.
- Wright, Robin and Peter Baker. 2004. "Iraq, Jordan See Threat To Election From Iran, Leaders Warn Against Forming Religious State", *The Washington Post*, December 8.